

فصلنامه علمی- پژوهشی علوم انسانی دانشگاه الزهرا (س)

سال یازدهم، شماره ۴۰، زمستان ۸۰

نمونه‌ها و حکم حدیث مدلس در صحاح ششگانه اهل سنت

دکتر محمدعلی مهدوی راد*

پرویز رستگار جزی**

چکیده

حدیث مدلس یکی از انواع احادیث مشکل آفرین و مدلل است که کم و بیش، به صحاح ششگانه اهل سنت و دیگر جوامع روایی آنان راه یافته است. ما در این مقاله کوتاه، با توجه به شمار انبوه مصداق‌های حدیث مدلس که به کتاب‌های یادشده راه یافته است، به ذکر تنها سه نمونه از آنها در هر یک از صحاح ششگانه - به ترتیب سال درگذشت گردآورندگان این جوامع روایی- بسنده می‌کنیم و در پایان، به بررسی و نقد دفاع اندیشمندان اهل سنت از کتاب‌های یادشده - با عنایت به حضور حدیث مدلس در آنها- خواهیم پرداخت.

واژگان کلیدی:

تدلیس، ارسال، اسناد، رجال.

* - راهنما و عضو هیأت علمی دانشگاه تربیت مدرس

** - عضو هیأت علمی دانشگاه کاشان

۱- مباحث کلی مربوط به تدلیس:

۱-۱- تدلیس در لغت:

ریشه واژه «تدلیس» که مصدر باب تفعیل و ثلاثی مزید است، از سه حرف دال، لام و سین تشکیل شده است. با توجه به گزارش‌های لغویان، معانی واژه‌ها و مصدرهای گوناگونی - از جمله «تدلیس» - که از ریشه یاد شده‌اند، چنین است:

۱- دلّس: پوشیدگی، به هم آمیختن تیرگی شب و تاریکی^۱.

۲- دلّسه: تاریکی^۲.

۳- دلّاس و مدالسه: ستم کردن، نیرنگ زدن، خیانت ورزیدن و پنهان کردن نقص‌های کالایی که به فروش می‌رسد^۳.

۴- اندلّاس: پنهان ماندن نقص کالا^۴.

۵- تدلّس: پنهان ماندن و پنهان کردن از دیگری^۵.

۶- تدلیس: فروختن کالا بدون گفتن نقصش^۶.

۱. احمد بن فارس، معجم مقاییس اللغة، ج ۲، تحقیق عبدالسلام محمد هارون، بی‌چا، قم، دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۴۰۴ هـ.ق.، ص ۲۹۶؛ محمد بن احمد ازهری، تهذیب اللغة، ج ۱۲، تحقیق احمد عبدالعلیم بردونی، بی‌چا، بی‌جا، الدار المصریه، ۱۳۸۴ هـ.ق.، ص ۳۶۲؛ جمال الدین بن منظور، لسان العرب، ج ۶، بی‌چا، قم، نشر ادب حوزه، بی‌تا، ص ۸۶؛ محب الدین زبیدی، تاج العروس من جواهر القاموس، ج ۸، تحقیق علی شیری، بی‌چا، بیروت، دارالفکر، ۱۴۱۴ هـ.ق.، ص ۲۹۰ و اسماعیل بن عباد، المحیط فی اللغة، ج ۸، تحقیق محمد حسن آل یاسین، چاپ اول، بیروت، عالم الکتب، ۱۴۱۴ هـ.ق.، ص ۲۸۳.

۲. محمد بن احمد ازهری، همان؛ جمال الدین بن منظور، همان و محب الدین زبیدی، همان.

۳. احمد بن فارس، پیشین؛ محمد بن احمد ازهری، همان؛ جمال الدین بن منظور، همان و محب الدین زبیدی، همان؛ اسماعیل بن عباد، پیشین.

۴. محمد بن احمد ازهری، همان؛ جمال الدین بن منظور، همان و محب الدین زبیدی، همان.

۵. همان.

۶. محمد بن احمد ازهری؛ همان؛ جمال الدین بن منظور، همان؛ محب الدین زبیدی، همان؛ احمد بن فارس، پیشین، اسماعیل بن عباد، پیشین.

گفتنی است، گرچه غالب لغویان «تدلیس» را در رابطه با خرید و فروش، تفسیر کرده‌اند،^۱ کاربرد این واژه اختصاصی به «بیع» ندارد و در هر جا که نوعی پنهان کاری مطرح باشد، به کار می‌رود.^۲

چنان که ملاحظه می‌شود، مفهوم مشترک و روح جاری در معنای همهٔ واژه‌های بالا، پنهانی، پوشیدگی و تاریکی است و با توجه به لزوم تناسب میان معنای اصطلاحی و لغوی، باید مفهوم «تدلیس» نیز که از اصطلاحات علم درایه است، دربردارندهٔ این قدر جامع باشد.

۱-۲- تدلیس در علم درایة الحدیث:

هیچ یک از دانشمندی که در زمینه درایة الحدیث کتاب نوشته‌اند، تدلیس را که از مباحث رایج دانش یاد شده است، تفسیر و تبیین نکرده‌اند و هر جا که این بحث را پیش کشیده‌اند، آن را در قالب بیان انواع تدلیس شرح داده‌اند و یا اساساً «حدیث مدلس» را تعریف کرده‌اند^۳ و به هر تقدیر، مستقیماً دربارهٔ مفهوم این واژه در درایه الحدیث و کاربرد مجازی آن، سخنی نگفته‌اند.^۴

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

۱. فقها نیز این واژه را در مباحث مربوط به خرید و فروش (کتاب المتاجر، ذیل «المکاسب المحرمه» و «خيار التدلیس») به کار برده‌اند.

۲. محمد بن احمد ازهری، پیشین؛ جمال الدین بن منظور، پیشین و محب الدین زبیدی، پیشین.

۳. محمد بن عبدالله حاکم نیشابوری، کتاب معرفة علوم الحدیث، تحقیق سید معظم حسین، بی‌جا، قاهره، مکتبه المتنبی، بی‌تا، ص ۱۱۲-۱۰۳؛ جلال الدین سیوطی، تدریب الراوی فی شرح تقریب التواوی، ج ۱، تحقیق عبدالوهاب عبدالطیف، چاپ سوم، بیروت، دارالکتب العلمیه، ۱۴۰۹ ه.ق.، ص ۲۳۱-۲۲۳ و احمد بن علی خطیب بغدادی، الکفایة فی علم الروایه، بی‌جا، بیروت، دارالکتب العلمیه، ۱۴۰۹ ه.ق.، ص ۳۷۱-۳۵۵.

۴. محب الدین زبیدی، پیشین.

۵. نظیر این نارسایی در تعریفی که برخی از اصولیان، از «استصحاب» ارائه کرده‌اند نیز تکرار شده است؛ آنان به جای این که ماهیت «استصحاب» را بازگو کنند، آن را با ذکر مقدمات و بستر مناسب اجرای آن، تعریف کرده‌اند (نک: مرتضی انصاری، فرائد الاصول، ج ۲، تحقیق عبدالله نورانی، بی‌جا، قم، مؤسسه نشر اسلامی، بی‌تا، ص ۵۴۱).

با این همه، با توجه به آنچه خطیب بغدادی^۱، ابن حجر عسقلانی^۲، سخاوی^۳ و دیگران در مقام بیان تفاوت ماهوی ارسال حدیث و تدلیس، گفته‌اند و نیز با عنایت به این که کاربرد یک واژه در معنای مجازی و اصطلاحی باید با نوعی تناسب و پیوند میان آن با معنای لغوی‌اش همراه باشد - چنان که پیش‌تر نیز به این نکته اشاره کرده‌ایم - می‌توان تدلیس را که از عملکردهای برخی روایان در فرآیند نقل حدیث است، چنین تفسیر و تعریف کرد:

به هر گونه تلاش عامدانه، آگاهانه و فریبکارانهٔ راوی که به انگیزهٔ پنهان کردن کاستی‌های موجود در سند حدیث یا روش‌های به دست آوردن آن، انجام می‌شود، «تدلیس» می‌گویند.

۱-۳- انواع تدلیس:

- حاکم نیشابوری با آن که در مقام تقسیم تدلیس بر آمده است^۴، در عمل، مدلسان را به شش دسته، تقسیم کرده است:
- ۱- آنان که از روایان ثقه‌ای مانند خود یا قوی‌تر یا ضعیف‌تر از خود نقل می‌کنند و روایات‌شان مقبول و پذیرفتنی است.
 - ۲- روایانی که در مقام نقل حدیث، «قال فلان» می‌گویند، اما اگر از آنان - با ابرام و پافشاری - حقیقت امر را خواستار شوند، به راستی، به چگونگی دست‌یابی به حدیث، اعتراف می‌کنند.
 - ۳- آنها که از روایانی ناشناخته و گمنام، نقل می‌کنند.
 - ۴- محدثانی که از روایانی مجروح و مسئله‌دار نقل می‌کنند و برای پی‌نبردن دیگران به هویت این افراد، نام‌ها و کنیه‌های آنان را تغییر می‌دهند.

۱. احمد بن علی خطیب بغدادی، پیشین، ص ۳۵۷.

۲. علی هروی قاری، شرح نخبهٔ الفکر، بی‌جا، بیروت، دارالکتب العلمیه، ۱۳۹۸ هـ.ق.، ص ۱۱۹-۱۱۸.

۳. محمدبن عبدالرحمن سخاوی، فتح المغیث، چاپ اول، بیروت، دارالکتب العلمیه، ۱۴۱۴ هـ.ق.، ج ۱، ص ۱۹۸.

۴. محمد بن عبدالله حاکم نیشابوری، پیشین، ص ۱۰۳.

۵- آنها که احادیث بسیاری را از روایان شنیده‌اند، اما برای روایات ناشنیده از آنان، مستندسازی می‌کنند و به شنیدن از این روایان، تظاهر می‌نمایند.

۶- کسانی که از مشایخ روایی، بی آن که هرگز آنها را دیده و از آنان شنیده باشند، حدیث نقل می‌کنند.^۱

از سوی دیگر، خطیب بغدادی تدلیس را به دو دسته، تقسیم کرده است:

۱- تظاهر کردن راوی به شنیدن حدیث و نسبت دادن آن به راوی دیگر، بی آن که از او شنیده باشد.

۲- تغییر دادن نام، کنیه، نسب و ویژگی مشهور شیخ حدیثی که راوی حقیقتاً از او حدیثی را شنیده، اما به دلایلی، خواهان ناشناخته ماندن اوست.^۲

دیگر دانشمندان که دربارهٔ تدلیس، اظهار نظر کرده یا کتاب نوشته‌اند، از تقسیم خطیب بغدادی، دنباله روی کرده و تنها دو اصطلاح «تدلیس اسناد» برای قسم اول و «تدلیس شیوخ» برای قسم دوم را با اندکی اختلاف و تفاوت در تعریف، به گفته‌های وی افزوده‌اند.^۳

البته، برخی دیگر از دانشمندان، اقسام تدلیس را گسترش داده و آن را به سه قسم یا بیشتر نیز رسانده‌اند^۴ که در واقع، همه آنها - چنان که نووی و دیگران نیز اعتراف کرده‌اند^۵ - به همان تقسیم خطیب بغدادی باز می‌گردند و زیر شاخه‌های همان دو قسم اصلی‌اند.^۶

۱. همان، ص ۱۰۹-۱۰۳. نیز نک: جلال‌الدین سیوطی، پیشین، ص ۲۲۸-۲۲۷.

۲. احمد بن علی خطیب بغدادی، پیشین، ص ۳۵۷، ۳۶۵.

۳. جلال‌الدین سیوطی، پیشین، ص ۲۲۳، ۲۲۸؛ محمد بن عبدالرحمن سخاوی، پیشین، ص ۱۹۶ و علی هروی قاری، پیشین، ص ۱۱۷.

۴. جلال‌الدین سیوطی، همان، ص ۲۲۳ و علی هروی قاری، همان، ص ۱۱۸-۱۱۷. عبدالقادر بدران نیز تدلیس را سه گونه دانسته، «تدلیس تسویه» را نوعی مستقل از اقسام سه‌گانه تدلیس، بر شمرده است (نک: عبدالقادر بدران، تهذیب تاریخ دمشق الکبیر، ج ۲، چاپ سوم، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۴۰۷ هـ.ق.، ص ۲۷).

۵. جلال‌الدین سیوطی، همان، ص ۲۲۷. جالب آن است که این کتاب تقسیم دوگانه تدلیس را به ابن صلاح (متوفای ۶۴۳ هـ.ق.) نسبت داده‌است، در حالی که خطیب بغدادی (متوفای ۴۶۳ هـ.ق.) در این کار، بر او پیشی دارد!

به هر تقدیر، اقسام اصلی تدلیس و نیز زیر مجموعه‌های هر یک از آنها بدین ترتیب‌اند:

۱-۳-۱- تدلیس اسناد که عبارت است از تظاهر کردن راوی به شنیدن و نقل حدیث از کسی که با او هم عصر بوده یا با او دیداری داشته است، بی آن که حقیقتاً حدیث را از او شنیده باشد. این قسم از تدلیس، دارای این زیر شاخه‌هاست:

۱-۱-۳-۱- تدلیس تسویه که قدا آن را «تجوید» می‌نامیدند^۲ و آن، عبارت است از این که راوی حدیث را به شیخ خود که ضعیف و غیر ثقة است، نسبت ندهد، بلکه آن را از شخصی ثقة که حدیث را از او شنیده است، نقل کند. همچنین، تدلیس تسویه در جایی که راوی هر یک از افراد ضعیف موجود در سلسله سند حدیث را حذف کند، صدق می‌کند.^۳

۱-۳-۱-۲- تدلیس عطف و آن، عبارت است از این که راوی نام کسی را که به راستی حدیث را از او شنیده است، ذکر کند و سپس، نام راوی دیگری را با حرف عطف، پس از نام راوی اول، بیاورد و تظاهر کند حدیث را از هر دوی آنها، شنیده است، در حالی که چنین نیست.^۴

۱. برخی از دانشمندان برای تدلیس، نوع سومی نیز ذکر کرده‌اند که «تدلیس بلاد» نام دارد (نک: محمد بن عبدالرحمن سخاوی، پیشین، ص ۲۱۶ و جلال الدین سیوطی، همان، ص ۲۳۱) و عبارت است از این که راوی از مکان شنیدن حدیث به گونه‌ای تعبیر کند که ذهن شنونده به مکان مشهور و شناخته شده‌ای غیر از آن جا که مراد راوی است، منتقل شود و گمان کند، وی برای شنیدن حدیث، به جاهای دور دست، سفر کرده و متحمل رنج‌های بسیار شده است! دانشمندان به این نوع تدلیس، از آن جا که چندان اهمیت و ضروری ندارد (نک: محمد بن عبدالرحمن سخاوی، پیشین، ص ۲۱۷ و جلال الدین سیوطی، همان)، کم‌تر پرداخته‌اند و برخی دیگر آن را از ملحقات و زیر شاخه‌های «تدلیس شیوخ» دانسته‌اند (نک: محمد بن اسماعیل حسنی صنعانی، توضیح الافکار، چاپ اول، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ص ۳۷۲). گفتنی است، پنج قسم از اقسام ششگانه‌ای که حاکم نیشابوری برای تدلیس ذکر کرده است - جز قسم چهارم - زیر مجموعه «تدلیس اسناد» اند و قسم چهارم نیز همان «تدلیس شیوخ» است (نک: جلال الدین سیوطی، همان، ص ۲۲۸-۲۲۷).

۲. جلال الدین سیوطی، همان، ص ۲۲۶ و محمد بن اسماعیل حسنی صنعانی، همان، ص ۳۷۶.

۳. جلال الدین سیوطی، همان، ص ۲۲۴؛ محمد بن عبدالرحمن سخاوی، پیشین، ص ۱۹۷؛ محمد بن اسماعیل حسنی صنعانی، همان، ص ۳۷۳ و علی هروی قاری، پیشین.

۴. محمد بن عبدالرحمن سخاوی، همان، ص ۲۰۲؛ جلال الدین سیوطی، همان، ص ۲۲۶؛ محمد بن اسماعیل حسنی صنعانی، همان، ص ۳۷۶-۳۷۵ و محمد بن عبدالله حاکم نیشابوری، پیشین، ص ۱۰۵.

۱-۳-۱-۳- تدلیس قطع و آن، عبارت است از این که راوی تنها به بیان نام و سخن راوی دیگرپردازد، بی آن که از او شنیده باشد. در این گونه تدلیس، میان آن که راوی مدلس صیغه و تعبیری را که نشان دهنده چگونگی دریافت حدیث است، حذف کند یا نه، تفاوتی نیست.^۱

۱-۳-۱-۴- تدلیس سکوت و آن، عبارت است از این که راوی بی آن که حدیث را از دیگری شنیده باشد، بگوید: «حد ثنا» (برای ما حدیث گفت) و سپس، اندکی خاموش بماند و آن گاه، ادامه دهد: «فلان».^۲

۱-۳-۱-۵- تدلیس صیغ و آن، عبارت است از این که راوی اصطلاحات و صیغه‌هایی را که دلالت بر چگونگی به دست آوردن حدیث دارند، در جای درست خود به کار نبرد و تظاهر به دریافت حدیث از شیوه‌ای ارزشمندتر و مطمئن‌تر کند.^۳

۱-۳-۲- تدلیس شیوخ که عبارت است از آن که راوی به راستی، از شیخ روایت خود، حدیثی را شنیده باشد، اما نام، کنیه، نسبت و ویژگی او را به گونه‌ای تغییر دهد که ناشناخته بماند. زیر شاخه‌های این قسم از تدلیس عبارت اند از:

۱. جلال الدین سیوطی، همان، ص ۲۲۴؛ محمد بن عبدالله حاکم نیشابوری، همان؛ محمد بن عبدالرحمن سخاوی، همان، ص ۲۰۱؛ علی هروی قاری، پیشین، ص ۱۱۷ و ابو عمرو شهرزوری، مقدمه ابن الصلاح، چاپ اول، بیروت، دارالکتب العلمیه، ۱۴۱۶ هـ.ق.، ص ۵۹. ناگفته نماند، اگر راوی مدلس صیغه را هم ذکر کند، تفاوت این نوع تدلیس با نوع آینده که «تدلیس سکوت» نام دارد، چندان آشکار نخواهد بود و شاید به همین دلیل - چنان که در پاورقی بعد نیز خواهیم گفت - برخی از دانشمندان، «تدلیس سکوت» را همان «تدلیس قطع» دانسته‌اند.
۲. محمد بن عبدالرحمن سخاوی، همان، ص ۲۰۲؛ جلال الدین سیوطی، همان، ص ۲۲۷ و ابو عبدالله ذهبی، میزان الاعتدال فی نقد الرجال، ج ۳، تحقیق علی محمد بجاوی، چاپ اول، بیروت، دارالمعرفه، ۱۳۸۲ هـ.ق.، ص ۲۱۴.
- برخی این نوع تدلیس را «تدلیس قطع» دانسته‌اند (نک: محمد بن اسماعیل حسنی صنعانی، پیشین، ص ۳۷۶؛ محمد بن عبدالرحمن سخاوی، همان، ص ۲۰۲-۲۰۱ و جلال الدین سیوطی، همان، پانوشت ص ۲۲۷)
۳. احمد بن علی خطیب بغدادی، پیشین، ص ۲۸۴؛ محمد بن عبدالله حاکم نیشابوری، پیشین، ص ۱۱۰-۱۰۹؛ محمد بن عبدالرحمن سخاوی، همان، ص ۱۹۹ و جلال الدین سیوطی، همان، ص ۲۲۸.

۱-۲-۳-۱- تدلیس بلاد (تدلیس بلدان) و آن، عبارت است از نام بردن راوی از مکان شنیدن حدیث به گونه‌ای که ذهن شنونده به مکان شناخته شده‌ای که مقصود حقیقی راوی نیست، منحرف شود.^۱

۱-۲-۳-۲- زیر شاخه‌ای بی‌نام: سیوطی بی آن که اصطلاح خاصی رابه کار گیرد، زیر مجموعه دیگری را برای تدلیس شیوخ، یاد آور شده است و آن، این است که راوی از شیخ روایت خود، با اسم و لقبی یاد کند که شیخ روایت دیگری به همین اسم و لقب، شناخته شده است. مثلاً به تقلید از ابوبکر بیهقی، بگوید: «ابوعبدالله حافظ به ما چنین گفت» و مرادش حافظ ذهبی باشد، در حالی که با به کار بردن عامدانه و هدف‌دار این گونه تعبیر، ذهن شنونده به حاکم نیشابوری منتقل می‌شود نه به ذهبی.^۲ بدین ترتیب، می‌توان تفاوت میان دو نوع اصلی تدلیس - تدلیس اسناد و تدلیس شیوخ - را چنین بیان کرد: در تدلیس اسناد، اساساً شنیدن حدیث از همه یا برخی از راویانی که نام‌شان به میان می‌آید، منتفی است، اما در تدلیس شیوخ، حقیقتاً راوی حدیث را از آنان که نام‌شان را به زبان می‌آورد، شنیده است و تلاش او تنها در جهت ناشناخته ماندن هویت راویان موجود در سلسله سند است. به بیان دیگر، دغدغه راوی در تدلیس اسناد، سامان دادن به ادعای خود (شنیدن حدیث) است و در تدلیس شیوخ، سامان دادن به شخصیت دیگری (شیخ حدیث).

۱-۴- حکم تدلیس:

عالمان و محدثان قرون اولیه اسلام که شخصیت‌های برجسته و پیشتاز عرصه نقل حدیث بوده‌اند، فارغ از اصطلاحاتی که بعدها، در قالب علم‌درایه شکل گرفت، تدلیس رابه شدت، مورد حمله قرار داده و آن را کاری ناهمخوان باتدین، تعهد و راست گویی یک راوی دانسته‌اند.

۱. محمد بن عبدالرحمن سخاوی، همان، ص ۲۱۶؛ محمد بن اسماعیل حسنی صنعانی، پیشین، ص ۳۷۲ و جلال

الدین سیوطی، همان، ص ۲۳۱، درباره این نوع تدلیس، پیش‌تر، سخن گفته‌ایم.

۲. جلال الدین سیوطی، همان.

شعبه بن الحجاج که به گفته برخی، پایه گذار و پدر علم رجال است^۱، تدلیس را برادر دروغگویی^۲ و پلیدتر از روابط نامشروع جنسی می‌دانست^۳، هر چند بسیاری از دانشمندان نسل‌های بعد، این تعبیرهای تند را بر نوعی مبالغه، حمل کرده‌اند که ناظر به نوع اول تدلیس است^۴ و به انگیزه دور کردن راویان از تدلیس، بر زبان شعبه جاری شده است.^۵

حماد بن اسامه نیز مدلسان را دروغگو می‌دانست و آنان را نفرین می‌کرد.^۶
حماد بن زید ضمن تمسک به سخنی از رسول خدا(ص) درباره انسان‌های متظاهر، تدلیس را دروغ می‌خواند و مدلسان را مصداق فرموده آن حضرت می‌دانست.^۷

۱. ابوالحجاج مزنی، تهذیب الکمال فی اسماء الرجال، ج ۱۲، تحقیق بشار عواد معروف، چاپ اول، بیروت، مؤسسه الرساله، ۱۴۰۸ هـ.ق.، ص ۴۹۴ و ابن حجر عسقلانی، تهذیب التهذیب، ج ۴، چاپ اول، بیروت، دار صادر، ۱۳۲۵ هـ.ق.، ص ۳۴۵.

۲. محمد بن عبدالرحمن سخاوی، پیشین، ص ۲۰۷، احمد بن علی خطیب بغدادی، پیشین، ص ۳۵۵؛ ابوعمر و شهرزوری، پیشین، ص ۶۰؛ جلال الدین سیوطی، پیشین، ص ۲۲۸، علی هروی قاری، پیشین، ص ۱۱۸ و ابن عدی جرجانی، الکامل فی ضعف الرجال، ج ۱، تحقیق یحیی مختار غزاوی، چاپ سوم، بیروت، دارالفکر، ۱۴۰۹ هـ.ق.، ص ۳۳.

۳. ابوعبدالله ذهبی، سیر اعلام النبلاء، ج ۷، تحقیق علی ابوزید، چاپ دوم، بیروت، مؤسسه الرساله، ۱۴۰۲ هـ.ق.، ص ۲۱۰؛ ابن عبدالبراندلسی، التمهید لما فیالموطا من المعانی والاساتید، ج ۱، تحقیق مصطفی بن احمد علوی و محمد عبدالکبیر بکری، بی جا، بی جا، وزاره عموم الاوقاف والشؤون الاسلامیه، بی تا، ص ۱۶؛ ابوعبدالله ذهبی، تاریخ الاسلام ووفیات المشاهیر والاعلام، ج ۹، تحقیق عمر عبدالسلام تدمری، چاپ دوم، بیروت، دارالکتاب العربی، ۱۴۱۱ هـ.ق.، ص ۴۱۸؛ احمد بن علی خطیب بغدادی، همان، ص ۳۵۶؛ محمد بن عبدالرحمن سخاوی، همان؛ ابوعمر و شهرزوری، همان؛ محمد بن اسماعیل حسنی صنعانی، پیشین، ص ۳۶۶ و علی هروی قاری، همان.

۴. ابوعمر و شهرزوری، همان؛ جلال الدین سیوطی، همان، ص ۲۲۹؛ محمد بن اسماعیل حسنی صنعانی، همان، ص ۳۶۷ و علی هروی قاری، همان.

۵. همان

۶. احمد بن علی خطیب بغدادی، محمد بن عبدالرحمن سخاوی، پیشین، ص ۲۰۸ و ابن عدی جرجانی، پیشین.

۷. محمد بن عبدالرحمن سخاوی، همان؛ احمد بن علی خطیب بغدادی، همان؛ ابن عدی جرجانی، همان و محمد بن

عبدالله حاکم نیشابوری، پیشین، ص ۱۰۳.

عبدالله بن مبارک سقوط از آسمان را خوش تر از تدلیس می‌دانست^۱ و وکیع بن جراح می‌گفت: تدلیس و حيله گری در خرید و فروش پوشاک (یا خوراک)، روا نیست، چگونه در نقل حدیث، روا باشد؟!^۲

عبدالرزاق بن همام گفته است: به مکه آمدم و سه روز در آن جا ماندم. در طی این روزها، هیچ یک از محدثان نزد نیامد و من که از این بابت، دلتنگ و آزرده بودم، به مسجد الحرام رفتم؛ پرده‌های کعبه را گرفتم و گفتم: خداوندا! مگر من چه کرده‌ام؟ دروغی گفته‌ام یا تدلیسی کرده‌ام (که این گونه مورد بی مهری اصحاب حدیثم)؟! سپس، به خانه باز گشتم و محدثان برای مذاکره حدیث، نزد آمدند.^۳

هم چنین از دیگر محدثان بزرگ اهل سنت - مانند سلیمان بن داود منقری^۴، یحیی بن معین^۵، ابوعاصم نبیل^۶ و عبدالوارث بن سعید^۷ - سخنانی از این قبیل، نقل کرده‌اند.

از سویی دیگر، برخی از دانشمندان - از جمله یعقوب بن شبیه - ادعا کرده‌اند که جمعی از محدثان تدلیس را بلا اشکال می‌دانستند^۸ و سخاوی این دسته از محدثان را همان راویان مدلس

ششگانه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

۱. احمد بن علی خطیب بغدادی، همان و عبدالرحمن سخاوی، همان.
۲. محمد بن اسماعیل حسنی صنعانی، پیشین؛ محمد بن عبدالرحمن سخاوی، همان و احمد بن علی خطیب بغدادی، همان.
۳. احمد بن علی خطیب بغدادی، همان، ص ۳۵۷. شبیه این داستان - با اندکی تفاوت - در کتاب‌های دیگری نیز گزارش شده است (نک: ابو عبدالله ذهبی، سیر اعلام النبلاء ج ۹، تحقیق کامل خراط، پیشین، ص ۵۶۷).
۴. احمد بن علی خطیب بغدادی، همان و محمد بن عبدالله حاکم نیشابوری، پیشین.
۵. محمد بن عبدالرحمن سخاوی، پیشین.
۶. ابن عدی جرجانی، پیشین، ص ۳۴ و محمد بن اسماعیل حسنی صنعانی، پیشین.
۷. محمد بن عبدالله حاکم نیشابوری، پیشین.
۸. احمد بن علی خطیب بغدادی، پیشین، ص ۳۶۲ و محمد بن عبدالرحمن سخاوی، پیشین، ص ۲۰۷.

دانسته است که طبعاً کار خود را چندان ناشایست نمی‌دیدند^۱ و سخنان دال بر سهل بودن تدلیس را بر نوعی از این کار که حرام شمرده نمی‌شود، حمل کرده است.^۲
ابوبکر بزار نیز تدلیس را دروغ نمی‌دانست و آن را تنها نوعی آراستن ظاهر سند حدیث و گونه‌ای ایهام بر می‌شمرد.^۳

همچنین، بنا بر ادعای محمد بن ابراهیم وزیر و محمد بن اسماعیل امیر - دو تن از دانشمندان برجسته یمن - عالمان زیدی مذهب و نیز معتزلی تدلیس را نوعی ارسال حدیث و در نتیجه، بدون اشکال می‌دانستند، چرا که در میان راویان، کمتر کسی پیدا می‌شود که از آفت تدلیس در امان مانده باشد!!^۴

با گسترش یافتن و قانونمند شدن علم درایه و نیز انسجام اصطلاحات رایج در آن، دانشمندان صاحب نظر یا دارای اثر در این علم، بحث از حکم تدلیس را از شکل کلی گویی و عام‌نگری، خارج کردند و با تفصیل و مرزبندی صریح، دو نوع اصلی و محوری تدلیس را جداگانه مورد بررسی قرار دادند:

از یک سو، دانشمندان تدلیس اسناد را عملی بسیار ناخوشایند^۵، شایسته مذمتی عمیق^۶ و حتی حرام^۷ دانسته و یاد آور شده‌اند که عالمان سلف و پیشتاز در نقل حدیث - مانند شعبه بن الحجاج

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

۱. محمد بن عبدالرحمن سخاوی، همان.

۲. همان، ص ۲۰۹.

۳. همان.

۴. محمد بن اسماعیل حسنی صنعانی، پیشین، ص ۳۴۷، ۳۵۰.

۵. محمد بن اسماعیل حسنی صنعانی، همان، ص ۳۳۶؛ علی هروی قاری، پیشین، ص ۱۱۵، ۱۱۸؛ ابو عمرو شهرزوری، پیشین، ص ۵۹ و جلال الدین سیوطی، پیشین، ص ۲۲۹.

۶. زین الدین بن علی جعفی عاملی، الرعایة فی علم الدراية، چاپ اول، قم، کتابخانه آیه‌الله مرعشی نجفی، ۱۴۰۸ هـ.ق.، ص ۱۴۳-۱۴۵.

۷. یحیی بن شرف نووی، شرح صحیح مسلم، چاپ اول، بیروت، دارالقلم، ۱۴۰۷ هـ.ق.، ج ۱، ص ۱۲۷-۱۲۶.

- از آن، به شدت، انتقاد کرده^۱ و این کار را برادر دروغ پردازی دانسته‌اند^۲ که سبب جرح راوی مدلس و بی اعتبار شدن روایاتش می‌شود.^۳

هم چنین، برخی از دانشمندان، آشکارا از تدلیس تسویه - یکی از زیر شاخه‌های تدلیس اسناد- نام برده و آن را بدترین^۴ و زشت ترین^۵ نوع تدلیس دانسته‌اند، چرا که این کار - در حقیقت - نوعی خیانت ورزی در حق مخاطبان است.^۶

از سوی دیگر، انتقاد دانشمندان از تدلیس شیوخ، شدت کم‌تری دارد و همگی این نوع تدلیس را در مقایسه با تدلیس اسناد، دارای کراهت^۷ یا ضرر^۸ کم‌تر و نیز امری ضعیف^۹، سبک و کم اهمیت^{۱۰} دانسته‌اند که شدت و ضعف زشتی‌اش به انگیزه، هدف، شخصیت و جایگاه علمی راوی مدلس وابسته است^{۱۱} - چنان که در فصل دوم، خواهیم گفت - و هر چند اهل حدیث درباره این نوع تدلیس چندان سخت نمی‌گیرند^{۱۲}، شایسته‌تر آن است که راوی از آن، دوری کند.^{۱۳}

۱. محمد بن اسماعیل حسنی صنعانی، پیشین؛ محمد بن عبدالرحمن سخاوی، پیشین، ص ۲۰۸؛ علی هروی قاری، پیشین، ص ۱۱۸؛ ابوعمرو شهرزوری، پیشین؛ جلال الدین سیوطی، پیشین و یحیی بن شرف نووی، همان.
۲. زین الدین بن علی جبعی عاملی، پیشین؛ محمد بن عبدالرحمن سخاوی، همان، ص ۲۰۷؛ علی هروی قاری، همان؛ ابوعمرو شهرزوری، همان، ص ۶۰ و جلال الدین سیوطی، همان.
۳. محمد بن عبدالرحمن سخاوی، همان، ص ۲۰۲؛ یحیی بن شرف نووی، پیشین و ابوعمرو شهرزوری، همان.
۴. محمد بن عبدالرحمن سخاوی، همان، ص ۲۱۳، و محمد بن اسماعیل حسنی صنعانی، پیشین، ص ۳۷۳، ۳۷۴.
۵. محمد بن اسماعیل حسنی صنعانی، همان، ص ۳۷۵.
۶. محمد بن اسماعیل حسنی صنعانی، همان.
۷. یحیی بن شرف نووی، پیشین، ص ۱۴۷.
۸. زین الدین بن علی جبعی عاملی، پیشین.
۹. عبدالوهاب عبدالطیف، المبتکر (المعتصر)، چاپ هشتم، قاهره، دارالکتب الحدیثه، ۱۳۸۶هـ.ق.، ص ۳۵-۳۴.
۱۰. محمد بن اسماعیل حسنی صنعانی، پیشین، ص ۳۶۷؛ علی هروی قاری، پیشین؛ ابوعمرو شهرزوری، پیشین؛ جلال الدین سیوطی، پیشین، ص ۲۳۰ و محمد بن عبدالرحمن سخاوی، پیشین، ص ۲۰۹.
۱۱. ابوعمرو شهرزوری، همان، ص ۶۱؛ محمد بن عبدالرحمن سخاوی، همان و جلال الدین سیوطی، همان.
۱۲. محمد باقر حسینی داماد، الرواشح السماویه، بی جا، قم، کتاب خانه آیةالله مرعشی نجفی، ۱۴۰۵ هـ.ق.، ص ۱۸۹.
۱۳. زین الدین بن علی جبعی عاملی، پیشین و محمد باقر حسینی داماد، همان.

به هر تقدیر، اگر راوی به قصد گول زدن دیگران، خواهش دل، کسب شهرت دروغین و ... مرتکب تدلیس شود، بی گمان، کاری حرام و نابخشودنی کرده است^۱ و تنها در صورتی که محرک او برای انجام این کار، ترس، اضطرار، آزمودن شنونده، تفنن در نقل حدیث و ... باشد، کارش قابل توجیه و چشم پوشی است.^۲

البته، انکار نمی‌توان کرد که واکنش همه کسانی که در صدد توجیه تدلیس محدثان بزرگوار در همه اشکال و انواع آن - بر آمده‌اند و یا با توجه به راه یابی این گونه روایات به جوامع حدیثی اهل سنت، برای سامان دادن به این کتاب‌ها و معتبر ماندن آنها، به تلاش و تکاپو افتاده‌اند - چنان که در فصل سوم، به آن، خواهیم پرداخت - نشان می‌دهد که وجدان و باطن همه دانشمندان از تدلیس که به هر حال، کاری غیر اخلاقی و دور از واقع است^۳، خشنود نیست و همگی از آن تلقی‌ای منفی دارند.

۲- نمونه‌هایی از حدیث مدلس که به صحاح ششگانه راه یافته است:

پیش از آن که نمونه‌هایی از احادیث یاد شده را یاد آور شویم، ذکر چند نکته را که هدف استناد سازی و توجیه مدلس بودن نمونه‌هایی آتی را تأمین و نیز جنبه تضعیف این گونه روایات را نزد همه دانشمندان بیان می‌کند، سودمند می‌دانیم:

۱. به عنوان نمونه، هنگامی که از هشیم بن بشیر که بسیار تدلیس می‌کرد، چه چیز تو را به این کار وایمی‌دارد؟ پاسخ داد: این کار، «خواستنی‌ترین چیز» است (نک: احمد بن علی خطیب بغدادی، پیشین، ص ۳۶۱ و محمد بن عبدالرحمن سخاوی، پیشین، ص ۲۰۵)!!

۲. به عنوان مثال، ولید بن مسلم هنگام نقل احادیث اوزاعی - فقیه و دانشمند بزرگ منطقه شام - تدلیس می‌کرد و راویان ضعیفی را که اوزاعی از آنها حدیث شنیده بود، از سلسله سند می‌انداخت و می‌گفت: مقام و جایگاه او را برتر از آن می‌دانم که از این راویان ضعیف، حدیث نقل کند (نک: جلال الدین سیوطی، پیشین، ص ۲۲۵ و محمد بن اسماعیل حسنی صنعانی، پیشین، ص ۳۷۴)!

۳. یک بار دیگر، یاد آور می‌شویم، برخی «تدلیس تسویه» را نوعی خیانت ورزی در حق مخاطبان دانسته (نک: محمد بن اسماعیل حسنی صنعانی، همان، ص ۳۷۵) و با سخنانی تند که پیش‌تر آنها را نقل کرده‌ایم، به آن تاخته‌اند.

الف) به حدیثی که بین نام راویان موجود در سلسله سند آن، حرف جاره «عن» تکرار شود، «حدیث معنعن» می‌گویند. دانشمندان چنین حدیثی را -به خودی خود- بدون اشکال و از قبیل احادیث متصل‌السند می‌دانند، به شرط آن که در سلسله سندش، راوی مدلس حضور نداشته باشد و نیز دیدار راویان حاضر در سلسله سند با یکدیگر ممکن باشد.^۱

ب) چنان که در بخش نخست این مقاله بیان کردیم، تدلیس کاری ناشایست و مورد انتقاد دانشمندان رجالی است که از برخی راویان سر می‌زد و به همین دلیل، همه کسانی که در زمینه درایه الحدیث، دست به نگارش زده‌اند، حدیث مدلس را در شمار احادیث معلل و ضعیف نام برده‌اند^۲، گروهی از دانشمندان اهل سنت، به خاطر راه یابی شماری از این گونه روایات به صحاح شش گانه خود - چنان که در ضمن مطالب آینده خواهیم گفت- به تکاپو و تلاش دست زده‌اند تا به گونه‌ای، در کنار اعتراف به عدم حجیت حدیث معنعن مدلسان^۳، حدیث‌های مدلس راه یافته به صحاح ششگانه - به ویژه صحیح بخاری و صحیح مسلم- را از حکم عدم حجیت استثنا کنند. البته، همه دانشمندان اهل سنت در این مهم، با یکدیگر هم صدا و هم اندیشه نیستند و چنان که در آینده بیان خواهیم کرد، بزرگانی از آنها یا صراحتاً ضعیف این گونه احادیث را - حتی اگر در صحیح بخاری و صحیح مسلم نیز دیده شوند - پذیرفته‌اند و یا - دست کم- در کار دفاع و توجیه آنها، به تناقض دچار آمده‌اند و همین مقدار برای اثبات نادرستی ادعای سلامتی تمامی احادیث صحاح ششگانه و سستی خط قرمزی که بر سر راه نقد محتویات آنها رسم شده، کافی است و نیازی به اتفاق نظر همه دانشمندان اهل سنت نیست، چرا که چنین اجتماعی - آن هم در جایی که نقد روایات کتب یاد شده مطرح باشد- هرگز دست نخواهد داد!!

۱. جلال الدین سیوطی، پیشین، ص ۲۱۵ - ۲۱۴.

۲. محمد بن اسماعیل حسنی صنعانی، همان، ص ۳۶۶؛ علی هروی، پیشین، ص ۱۱۵، ۱۱۸؛ ابو عمرو شهرزوری، پیشین، ص ۵۹ و جلال الدین سیوطی، همان، ص ۲۲۹.

۳. یحیی بن شرف نووی، پیشین، ص ۱۴۴؛ محمد بن عبدالله حاکم نیشابوری، پیشین، ص ۳۴ و محمد بن عبدالرحمن سخاوی، پیشین، ص ۲۰۵.

ج) دانشمندان صاحب نظر در رایة الحدیث، صرف معنعن بودن حدیث را دلیل ارسال و ناپیوستگی سند آن نمی‌دانند^۱، اما از این حکم، حدیث معنعنی را که راوی مدلس در سلسله سندش حضور داشته باشد، استثنا کرده‌اند^۲. به همین دلیل، حدیث معنعنی که راوی مدلس در سند آن حضور داشته باشد و خود نیز تعبیر «عن» را به کاربرد، مدلسانه، محکوم به ضعف و مصداق حدیث معلل خواهد بود که نمونه‌هایی از این گونه احادیث راه یافته به صحاح ششگانه را به زودی نقل خواهیم کرد.

د) دانشمندان رجالی چون حاکم نیشابوری، ابن حجر عسقلانی، جلال الدین سیوطی، ابن ابی حاتم رازی، ابوالحجاج مزی و ... با تلاش گسترده در میدان شناسایی و ذکر موارد ارتکاب تدلیس راویان، خود نمایی کرده، مستندات خود را بیان و به فهرست کردن و معرفی مدلسان پرداخته‌اند و ما از این میان، تنها تعدادی را که نامشان در نمونه حدیث‌های مدلس آینده می‌آید، معرفی می‌کنیم:

حمید بن ابی حمید طویل خزاعی: وی را در شمار مدلسان نام برده‌اند^۳. هم نشین مالک بن انس بود و از او تنها چند حدیث شنید، ولی روایات بسیاری از او نقل کرده که در بردارنده تدلیس

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

فصلنامه علمی - پژوهشی

۱. برای نمونه، مسلم بن حجاج در مقدمه صحیح خود، از صحت حدیث معنعن دفاع کرده و به همین منظور بانی به نام «صحة الاحتجاج بالحدیث المعنعن» گشوده است.

۲. یحیی بن شرف نووی، پیشین؛ محمد بن عبدالله حاکم نیشابوری، پیشین؛ محمد بن عبدالرحمن سخاوی، پیشین و مسلم بن حجاج نیشابوری، صحیح مسلم، تحقیق محمد فؤاد عبدالباقی، بیروت، دارالفکر، چاپ دوم، ۱۳۹۸ هـ.ق.، ج ۱، ص ۹.

۳. ابن حجر عسقلانی، تقریب التهذیب، چاپ دوم، بیروت، دارالمعرفه، ۱۳۹۵ هـ.ق.، ج ۱، ص ۲۰۲ و تعریف اهل التقدیس، چاپ دوم، بیروت، دارالکتب العلمیه، ۱۴۰۷ هـ.ق.، ص ۸۶؛ ابو عبدالله ذهبی، میزان الاعتدال، چاپ اول، بیروت، دارالمعرفه، ۱۳۸۲ هـ.ق.، ج ۱، ص ۶۱۰؛ ابن عدی جرجانی، الکامل فی ضعفاء الرجال، چاپ سوم، بیروت، دارالفکر، ۱۴۰۹ هـ.ق.، ج ۲، ص ۲۶۸ و محمد بن سعد کاتب واقدی، کتاب الطبقات الکبیر، بی‌جا، بیروت، دار بیروت، ۱۴۰۵ هـ.ق.، ج ۷، ص ۲۵۲.

تسویه و حذف نام راویان واسطه است. از این رو، اگر روایتش از انس، در بردارنده تصریح به شنیدن نباشد، پذیرفتنی نیست.^۱

حجاج بن ارطاة نخعی: وی را در شمار مدلسان نام برده‌اند.^۲ هنگام نقل حدیث از عمرو بن شعیب، مرتکب تدلیس تسویه می‌شد و نام محمد بن عییدالله عزرمی را از سلسله سند حذف می‌کرد.^۳

سعید بن ابی عروبه بصری: وی را در شمار مدلسان نام برده‌اند.^۴ بسیار مرتکب تدلیس می‌شد و به همین جهت، اگر هنگام نقل حدیث به شنیدن آن تصریح نکند، و نگوید: «سمعت» یا «حدثنا» پذیرفتنی نیست.^۵

سلیمان بن مهران اعمش: وی را یکی از راویان مدلس دانسته‌اند^۶ که از انس بن مالک تنها حدیث «طلب العلم فریضة علی کل مسلم» را شنیده و از ابوسفیان طلحة بن نافع هم حدیثی نشنیده و از روی نوشته‌ای، از او روایت کرده است.^۷

۱. ابن حجر عسقلانی، تعریف اهل التقدیس، همان؛ ابوعبدالله ذهبی، همان و محمد بن سعد کاتب واقدی، همان.

۲. ابن حجر عسقلانی، همان، ص ۱۲۵؛ ابوعبدالله ذهبی، همان، ص ۴۶۰ و ابن عدی جرجانی، پیشین، ص ۲۲۹-۲۲۴.

۳. ابن حجر عسقلانی، تهذیب التهذیب، پیشین، ج ۲، ص ۱۹۷ و ابن ابی حاتم رازی، کتاب الجرح و التعذیل، چاپ اول، بیروت، داراحیاء التراث العربی، ۱۳۷۱ هـ.ق، ج ۱، ق ۲، ص ۱۵۶.

۴. ابن حجر عسقلانی، تهذیب التهذیب، همان، ج ۴، ص ۶۴؛ تقریب التهذیب، پیشین، ص ۳۰۲ و تعریف اهل التقدیس، پیشین، ص ۶۳؛ ابوعبدالله ذهبی، میزان الاعتدال، پیشین، ص ۴۶۰ و ج ۲، ص ۱۵۲ و ابن عدی جرجانی، پیشین، ج ۳، ص ۳۹۵.

۵. ابن حجر عسقلانی، تقریب التهذیب، همان و تهذیب التهذیب، همان.

۶. ابن حجر عسقلانی، تقریب التهذیب، همان، ص ۳۳۱؛ تهذیب التهذیب، همان، ص ۲۲۴ و تعریف اهل التقدیس، پیشین، ص ۶۷ و ابوعبدالله ذهبی، میزان الاعتدال، پیشین، ج ۲، ص ۲۲۴.

۷. ابن حجر عسقلانی، تهذیب التهذیب، همان، ص ۲۲۵-۲۲۴؛ احمد بن علی خطیب بغدادی، تاریخ بغداد، بی‌چاپ، بیروت، دارالکتب العلمیه، بی‌تا، ج ۹، ص ۴ و ابن حبان تمیمی بستی، کتاب الثقات، چاپ اول، حیدرآباد، دائرة المعارف العثمانیه، بی‌تا، ج ۴، ص ۳۰۲.

عکرمه بن عمار یمامی: وی را در شمار مدلسان نام برده و تصریح کرده‌اند که هنگام نقل حدیث از یحیی بن ابی کثیر، مرتکب تدلیس می‌شد.^۱

عبدالرحمن بن عمرو اوزاعی: وی از جمله راویان مدلس بود^۲ که روایتش از ابن شهاب زهری، از روی نوشته بود نه متکی به شنیدن.^۳

ابوسفیان طلحه بن نافع واسطی: وی که به کنیه‌اش - ابوسفیان - مشهور است، در عرصه تدلیس نیز نامدار است!^۴ جز چهار حدیث که امام بخاری آنها را مقرون با حدیث دیگر راویان نقل کرده است، چیز دیگری از جابر بن عبدالله انصاری نشنیده و افزون بر این، هر چه از او روایت کرده، از روی کتاب سلیمان بن قیس یشکری است.^۵

قتاده بن دعامة سدوسی: وی به تدلیس مشهور بود^۶ و روایاتش جز با تصریح به شنیدن و گفتن «حدثنا»، پذیرفتنی نبود.^۷ از میان صحابه تنها از انس بن مالک - اگر به شنیدن خود تصریح کند - حدیث شنیده است.^۸

محمد بن خازم (ابومعاویه ضریر): وی را در شمار راویان مدلس نام برده‌اند که اگر به شنیدن خود تصریح نکند، نقل حدیثش، متکی به کتاب است نه شنیدن آن.^۱

۱. ابن حجر عسقلانی، تعریف اهل التقدیس، پیشین، ص ۹۸؛ ابن عدی جرجانی، پیشین، ج ۵، ص ۲۷۲ و ابن ابی حاتم رازی، پیشین، ج ۳، ق ۲، ص ۱۱.
۲. ابن حجر عسقلانی، تهذیب التهذیب، پیشین، ج ۶، ص ۲۴۱-۲۴۰ و ابن حبان تمیمی سستی، پیشین، ج ۷، ص ۶۳.
۳. ابن حجر عسقلانی، همان، ص ۲۴۱.
۴. ابن حجر عسقلانی، همان، ج ۵، ص ۲۷ و تعریف اهل التقدیس، پیشین، ص ۸۸؛ محمد بن عبدالله حاکم نیشابوری، پیشین، ص ۱۰۳ و ابن ابی حاتم رازی، پیشین، ج ۲، ق ۱، ص ۴۷۵.
۵. همان‌ها.
۶. ابن حجر عسقلانی، تهذیب التهذیب، همان، ج ۸، ص ۳۵۶-۳۵۳ و تعریف اهل التقدیس، همان، ص ۱۰۲؛ محمد بن عبدالله حاکم نیشابوری، همان و ابن ابی حاتم رازی، همان، ج ۳، ق ۲، ص ۱۳۵.
۷. ابن حجر عسقلانی، تهذیب التهذیب، همان، ص ۳۵۳؛ ابوعبدالله ذهبی، سیر اعلام النبلاء، پیشین، ج ۵، ص ۲۷۴ و احمد بن علی خطیب بغدادی، الکفایه، پیشین، ص ۳۶۳.
۸. ابن حجر عسقلانی، همان، ص ۳۵۵ و محمد بن عبدالله حاکم نیشابوری، ص ۱۱۱.

محمد بن مسلم بن تدرس (ابوالزبیر مکی): وی که به تدلیس مشهور بود،^۲ از جابر بن عبدالله انصاری بی آن که از او شنیده باشد، روایت می‌کرد. به همین دلیل، روایتش از جابر تنها هنگامی پذیرفتنی است که لیث بن سعد از او نقل کند.^۳

عمرو بن شعیب: وی از راویان مدلس بود^۴ و دانشمندان در این نکته که وی از پدرش، حدیث پدر بزرگش را شنیده باشد، اختلاف کرده‌اند، اما بیش‌تر آنان بر این باورند که این گونه روایات، به پشتوانه کتاب است نه شنیدن.^۵

ابن شهاب زهری: وی را در شمار روایانی مدلس نام برده‌اند^۶ که از چندین تن - از جمله: عروه بن زبیر - روایت کرده است بی آن که از آنان شنیده باشد.^۷

میمون بن ابی شیبب ربعی: وی در زمره مدلسان بود^۸ و از هیچ یک از صحابه - از جمله: مغیره بن شعبه - روایتی نشنیده است.^۹

هشام بن عروه: بنابر گزارش حاکم نیشابوری^۱، وی تنها یک حدیث از پدرش شنید و افزون بر این، آنچه که از پدرش نقل کرده است، حدیث زهری است. سه بار به عراق سفر کرد و هر بار، به شیوه‌ای متفاوت با بار پیشین، از پدرش روایت کرد.^۲

۱. ابن حجر عسقلانی، همان، ج ۹، ص ۱۳۹ و محمد بن سعد کاتب واقدی، پیشین، ج ۶، ص ۳۹۲.

۲. ابن حجر عسقلانی، تقریب التهذیب، پیشین، ج ۲، ص ۲۰۷ و تعریف اهل التقدیس، پیشین، ص ۱۰۸ و ابوعبدالله ذهبی، میزان الاعتدال، پیشین، ج ۱، ص ۴۶۰ و ج ۴، ص ۳۹ و سیر اعلام النبلاء، پیشین، ج ۵، ص ۳۸۳-۳۸۱.

۳. ابوعبدالله ذهبی، سیر اعلام النبلاء، همان، ص ۳۸۳ و ابوالحجاج مزی، پیشین، ج ۲۶، ص ۴۰۹.

۴. ابن حجر عسقلانی، تعریف اهل التقدیس، پیشین، ص ۷۱ و تهذیب التهذیب، پیشین، ج ۸، ص ۵۰-۴۹ و ۵۴-۵۳. ۵. ابن حجر عسقلانی، تهذیب التهذیب، همان.

۶. ابن حجر عسقلانی، همان، ج ۹، ص ۴۵۰-۴۵۰ و تعریف اهل التقدیس، پیشین، ص ۱۰۹ و ابوعبدالله ذهبی، میزان الاعتدال، پیشین، ج ۴، ص ۴۰ و سیر اعلام النبلاء، پیشین، ص ۳۲۶، ۳۳۸ و ۳۴۴.

۷. ابن حجر عسقلانی، تهذیب التهذیب، همان، ص ۴۵۰.

۸. همان، ج ۱۰، ص ۳۸۹؛ ابوعبدالله ذهبی، میزان الاعتدال، پیشین، ص ۲۳۳ و ابن ابی حاتم رازی، پیشین، ج ۴، ق ۱، ص ۲۳۴.

۹. ابن حجر عسقلانی، همان و ابن ابی حاتم رازی، همان.

هشیم بن بشیر: وی بسیار تدلیس می کرد و روایتش تنها هنگامی پذیرفتنی است که با تعبیر «آخرنا»، به شنیدن خود تصریح کند.^۳

ولید بن مسلم دمشقی: وی بسیار تدلیس می کرد و مرتکب تدلیس تسویه می شد^۴ و این کارش هم شدید بود و هم پلید.^۵ او هنگامی که از اوزاعی نقل می کرد، مرتکب تدلیس تسویه می شد و نام راویان ضعیف را از سلسله سند حذف می کرد.^۶

یونس بن عبید بصری: وی از جمله مدلسان بود^۷ و گرچه از حسن بصری حدیث شنیده، اما روایتش از او، تنها هنگامی پذیرفتنی است که با تصریح به شنیدن و تعبیر «سمعت» و «سألت» یا «حدثنا» همراه باشد.^۸

د) مصداق یا مصداق‌های تدلیس در سلسله سند هر حدیث، به گونه‌ای برجسته و چشمگیر چاپ شده تا راوی مدلس قابل تشخیص باشد.

۲-۱- صحیح بخاری:

۲-۱-۱- حدثنا عبدالله بن يوسف... عن هشام بن عروه، عن أبيه... أن الحارث بن هشام رضی الله

۱. محمد بن عبدالله حاکم نیشابوری، پیشین، ص ۱۰۵-۱۰۴.
۲. ابن حجر عسقلانی، تعریف اهل التقدیس، پیشین، ص ۴۶ و احمد بن علی خطیب بغدادی، تاریخ بغداد، پیشین، ج ۱۴، ص ۴۰.

۳. ابن حجر عسقلانی، تقریب التهذیب، پیشین، ص ۳۲۰ و تهذیب التهذیب، پیشین، ج ۱۱، ص ۶۱ و محمد بن سعد کاتب واقدی، پیشین، ج ۷، ص ۳۱۳.

۴. ابن حجر عسقلانی، تقریب التهذیب، همان، ص ۳۳۶.

۵. ابن حجر عسقلانی، تعریف اهل التقدیس، پیشین، ص ۱۳۴ و ابو عبدالله ذهبی، سیر اعلام النبلاء، پیشین، ج ۹، ص ۲۱۲.

۶. ابو عبدالله ذهبی، همان، ص ۲۱۲، ۲۱۵ و ۲۱۷ و میزان الاعتدال، پیشین، ص ۳۴۸.

۷. ابو عبدالله ذهبی، میزان الاعتدال، همان، ج ۱، ص ۴۶۰ و ابن حجر عسقلانی، تعریف اهل التقدیس، پیشین، ص ۷۷ و تهذیب التهذیب، پیشین، ص ۴۴۵.

۸. ابن حجر عسقلانی، تهذیب التهذیب، همان.

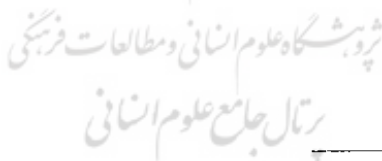
عنه سأل رسول الله (ص) ... فقال رسول الله (ص): «أحيانا يأتيني مثل صلصلة الجرس وهو أشده علي، فيفصم عني وقد وعيت عنه ما قال، وأحيانا يتمثل لى الملك رجلا، فيكلمنى، فأعى ما يقول.»^۱

۲-۱-۲- حدثنا يحيى بن بكير ... عن ابن شهاب، عن عروة بن الزبير، عن عائشة ام المؤمنين أنها قالت: أول ما بدى به رسول الله (ص) من الوحي الرؤيا الصالحة فى النوم، فكان لا يرى رؤيا إلا جاءت مثل فلق الصبح ...^۲

۲-۱-۳- حدثنا عبدالرحمن بن المبارك ... حدثنا أيوب و يونس عن الحسن، عن الأحنف بن قيس، قال: ذهبت لأنصر هذا الرجل، فلقيني أبوبكره، فقال ... سمعت رسول الله (ص) يقول: «إذا التقى المسلمان بسيفهما فالقاتل والمقتول فى النار، فقلت: يا رسول الله، هذا القاتل، فما بال المقتول؟ قال: انه كان حريصا على قتل صاحبه.»^۳

۲-۲- صحیح مسلم:

۲-۲-۱- حدثنا أبو بكر بن أبي شيبة ... عن ميمون بن أبي شبيب، عن المغيرة بن شعبه، قال: قال رسول الله (ص) ذلك.^۴



۱. ابو عبدالله بخاری، صحیح بخاری، تحقیق دکتر مصطفی ديب البغا، دمشق، دار ابن کثیر، چاپ پنجم، ۱۴۱۴ هـ.ق، ج ۱، ص ۴، ح ۲. وجه مدگسانه بودن این روایت را در مقدمه این بخش توضیح داده‌ایم. طبیعی است نوع تدلیس در این حدیث، تدلیس اسناد است.

۲. همان، ح ۳. چنان که پیش‌تر هم اشاره کردیم، روایت ابن شهاب زهری از عروه، مدگسانه و از نوع تدلیس اسناد است.

۳. همان، ص ۲۰، ح ۳۱. با توجه به توضیح ذکر شده در متن، این نوع حدیث مدگسانه، مشتمل بر تدلیس اسناد است.

۴. مسلم بن حجاج نیشابوری، صحیح مسلم، تحقیق محمد فؤاد عبدالباقی، بیروت، دارالفکر، چاپ دوم، ۱۳۹۸ هـ.ق، ج ۱، ص ۹، س ۱۱-۱۰. با توجه به تعریف تدلیس اسناد و شرح حال ميمون بن ابی شبيب، این حدیث، مشتمل بر تدلیس اسناد است.

۲-۲-۲- حدیثنا ابوبکر... حدیثنا ابو معاویه عن الأعمش، عن أبي سفيان، عن جابر، قال: أتى النبي (ص) النعمان بن قوقل، فقال: يا رسول الله، أرأيت إذا صليت المكتوبة وحرمت الحرام وأحللت الحلال أدخل الجنة؟ فقال النبي (ص): نعم.^۱

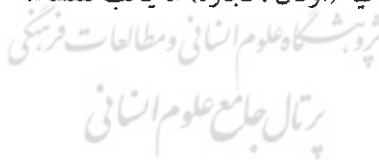
۲-۲-۳- حدیثنا يحيى بن أيوب... حدیثنا سعيد بن أبي عروبه عن قتاده... أن أناساً من عبد القيس قدموا على رسول الله (ص) من عبد قيس...^۲

۲-۳- سنن ابن ماجه:

۲-۳-۱- حدیثنا يعقوب بن حميد بن كاسب... ثنا الحجاج بن أرطاة عن عمرو بن شعيب، عن أبيه، قال... سمعت رسول الله (ص) يقول: «لا تقوم الساعة إلا وطائفة من امتي ظاهرون على الناس، لا يبالون من خذلهم ولا من نصرهم».^۳

۲-۳-۲- حدیثنا أبو خيثمه زهير بن حرب: ثنا هشيم عن أبي الزبير، عن جابر، قال: قال رسول الله (ص): «من كذب علي متعمداً فيلتيبوا مقعده من النار».^۴

۲-۳-۳- حدیثنا محمد بن بشار... قال: سمعت قتاده يحدث عن أنس بن مالك أن رسول الله (ص) قال: «لا يؤمن أحدكم حتى يحب لأخيه (أو قال: لجاره) ما يحب لنفسه».^۵



۱. همان، ص ۴۴، ح ۱۶. این حدیث دارای سه مصداق تدلیس است و با عنایت به شرح حال مدلسان موجود در سند آن، تدلیس اسناد در آن، به کار گرفته شده است.

۲. همان، ص ۴۸، ح ۲۶. این حدیث نیز تدلیس اسناد به کار رفته است.

۳. ابن ماجه قزوینی، سنن ابن ماجه، تحقیق محمد فواد عبدالباقی، بیروت، دار احیاء التراث العربی، بی جا، ۱۳۹۵ هـ.ق، ج ۱، ص ۵، ح ۹. این حدیث، شامل دو مصداق تدلیس است که با توجه به توضیحات متن، نخستین تدلیس، از نوع تدلیس تسویه ودومین تدلیس، از نوع تدلیس اسناد است.

۴. همان، ص ۱۳، ح ۳۳. این حدیث، دارای دو مصداق تدلیس اسناد است.

۵. سنن ابن ماجه، ج ۱، ص ۲۶، ح ۶۶. این حدیث مشتمل بر تدلیس اسناد است.

۲-۴- سنن ابی داود:

۲-۴-۱- حدثنا مسدد بن مسرهد... عن أبي الزبير، عن جابر بن عبد الله أن النبي (ص) كان إذا أراد البراز انطلق حتى لا يراه أحد.^۱

۲-۴-۲- حدثنا عبيد الله بن عمر... حدثنا عكرمة بن عمار عن يحيى بن أبي كثير... قال: سمعت رسول الله (ص) يقول: «لا يخرج الرجلان يضربان الغائط كاشفين عورتهمَا يتحدثان، فان الله عز وجل يمقت على ذلك.»^۲

۲-۴-۳- حدثنا محمد بن المثنى... عن قتاده، عن الحسن،... عن المهاجر بن قنفذ أنه أتى النبي (ص)... فقال [النبي (ص)]: «اني كرهت أن أذكر الله عز وجل الا على طهر» أو قال: «على طهارة.»^۳

۲-۵- سنن ترمذی:

۲-۵-۱- حدثنا قتيبة بن سعيد... عن الأعمش، عن أنس، قال: كان النبي (ص) إذا أراد الحاجة لم يرفع ثوبه حتى يدنو من الأرض.^۴

۲-۵-۲- حدثنا ابو الوليد... حدثنا الوليد بن مسلم عن الأوزاعي، عن الزهري... عن النبي (ص)، قال: «إذا استيقظ أحدكم من الليل فلا يدخل يده في الاناء حتى يفرغ عليها مرتين أو ثلاثا، فانه لا يدري أين باتت يده.»^۱

۱. ابوداود سجستانی، سنن ابی داود، تحقیق عزت عبید الدعاس، بی‌جا، بی‌نا، چاپ اول، ۱۳۸۸ هـ.ق.، ج ۱، ص ۱۴، ح ۲. این حدیث نیز مشتمل بر تدلیس اسناد است.
۲. همان، ص ۲۲، ح ۱۵. پیش‌تر به تدلیس عکرمة هنگام نقل حدیث از ابن ابی کثیر اشاره کردیم که از نوع تدلیس اسناد است.
۳. همان، ص ۲۳، ح ۱۷. به نوع تدلیس قتاده، در پاورقی‌های پیش‌تر، اشاره کرده‌ایم.
۴. ابو عیسی ترمذی، سنن ترمذی، تحقیق احمد محمد شاکر، بیروت، دار احیاء التراث العربی، بی‌جا، بی‌تا، ج ۱، ص ۲۱، ح ۱۴. این حدیث، مشتمل بر تدلیس اسناد است.

۲-۵-۳- حدثنا محمد بن حميد الرازی... عن حميد، عن أنس أن النبي (ص) كان يتوضأ لكل صلاة طاهراً أو غير طاهر.^۲

۲-۶- سنن نسائي:

۲-۶-۱- أخبرنا اسحاق بن ابراهيم، قال: أنبأ عبدة بن سليمان، قال: حدثنا ابن أبي عروبة عن قتادة، عن ابن سيرين... عن رسول الله (ص)، قال: «إذا ولغ الكلب في اناء أحدكم فليغسله سبع مرات أو لاهن بالتراب».^۳

۲-۶-۲- أخبرنا أحمد بن سليمان الرهاوي... عن عمرو بن شعيب، عن أبيه، عن جده، قال: جاء أعرابي الى النبي (ص) يسأله عن الوضوء، فأراه ثلاثاً ثلاثاً، ثم قال: «هكذا الوضوء، فمن زاد على هذا فقد أساء و تعدى و ظلم».^۴

۲-۶-۳- أنا محمد بن عبدالأعلى... عن قتادة... عن أبي هريرة أن رسول الله (ص) قال: «إذا جلس بين شعبها الأربع ثم اجتهد فقد وجب الغسل».^۵

۳- حکم حدیث معنعن مدلسان که به صحاح ششگانه راه یافته است:

مسلم بن حجاج در مقدمه صحیح خود، بابی به نام «صحة الاحتجاج بالحديث المعنعن» گشوده و در آن، استناد به حدیث معنعنی را که راوی ثقه و غیر مدلس نقلش کند، کاری درست

۱. سنن ترمذی، ج ۱، ص ۳۶، ح ۲۴. این حدیث دارای دو مصداق تدلیس است که مصداق نخست - با توجه به شرح مذکور در متن - از نوع تدلیس تسویه و مصداق دوم از نوع تدلیس اسناد است.

۲. سنن ترمذی، ج ۱، ص ۸۶، ح ۵۸. با توجه به شرح مذکور در متن، این حدیث، مصداق تدلیس تسویه است.

۳. ابوعبدالرحمن نسائی، السنن الکبری، تحقیق دکتر عبدالغفار سلیمان بنداری و سید کسروی حسن، بیروت، دارالکتب العلمیه، چاپ اول، ۱۴۴ هـ.ق، ج ۱، ص ۷۷، ح ۶۸. به نوع تدلیس قتاده و نیز ابن ابی عروبه، پیش تر اشاره کرده ایم.

۴. السنن الکبری، ج ۱، ص ۸۲، ح ۸۹. این حدیث شامل تدلیس اسناد است.

۵. السنن الکبری، ج ۱، ص ۱۰۸، ح ۱۹۷. با توجه به شرح مذکور در متن، این حدیث، شامل تدلیس اسناد است.

دانسته و به کسی که به عنوان شرط پذیرش حدیث معنعن - حتی اگر راوی آن، ثقه باشد - بر اثبات شنیدن راوی از شیخ روایت خود، با فشاری می‌کند، سخت تاخته و انتقاد کرده است.

وی می‌گوید: هیچ یک از پیشوایان حدیث - مانند ایوب سختیانی، ابن عون، مالک بن انس، شعبه بن الحجاج و ... - را نمی‌شناسیم که بر روی اثبات شنیدن راوی، اصراری داشته باشد، چرا که آنان حدیث را - جز در مواردی که پای راوی مدلس در سلسله سند، در میان باشد - بر شنیدن آن، حمل می‌کردند.^۲

با این وجود، محدثان و دانشمندان اهل سنت - در کنار پذیرفتن عدم حجیت حدیث معنعن مدلسان^۳ و اعتراف به لزوم تحقیق برای اثبات شنیدن راوی مدلس از شیخ روایت خود - این گونه احادیث را که به صحیح بخاری و صحیح مسلم راه یافته‌اند، از حکم یاد شده، استثنا کرده، همه محتویات این دو کتاب - از جمله، حدیث معنعن مدلسان - را حجت و پذیرفتنی دانسته‌اند!

ابن صلاح بر این باور است که تقریباً، تمامی حدیث‌های مدلس که به صحیحین - و حتی دیگر کتاب‌های مورد اعتماد - راه یافته است، دلیل شنیده شدن را با خود دارند و همگی حجت و پذیرفتنی‌اند^۴، اما ابن حجر با یادآوری به جای این نکته که در کتاب‌های یاد شده، شمار انبوهی از حدیث مدلسان یافت می‌شود که در آن، از تصریح به شنیدن، خبری نیست، ادعای ابن صلاح را نمی‌پذیرد.^۵

۱. مسلم بن حجاج نیشابوری، پیشین، ص ۲۹.

۲. همان، ص ۳۳-۳۲.

۳. نووی، شرح صحیح مسلم، تحقیق خلیل میس، بیروت، دارالقلم، چاپ اول، ۱۴۰۷ هـ.ق.، ج ۱، ص ۱۴۴؛ محمدبن عبدالله حاکم نیشابوری، پیشین، ص ۳۴؛ ابن عبدالبراندلسی، التمهید، تحقیق مصطفی بن احمد علوی و محمد عبدالکبیر بکری، بی‌جا، بی‌نا، بی‌چا، بی‌تا، ج ۱، ص ۱۲ و محمدبن عبدالرحمن سخاوی، پیشین.

۴. ابو عمرو شهرزوری، مقدمه ابن الصلاح، تحقیق صلاح بن محمد بن عویضه، بیروت، دارالکتب العلمیه، چاپ اول، ۱۴۱۶ هـ.ق.، ص ۶۰ و محمدبن عبدالرحمن سخاوی، همان.

۵. ابن حجر عسقلانی، النکت علی کتاب ابن الصلاح، تحقیق دکتر بسیم بن هادی عمیر، ریاض، دارالرایه، چاپ دوم، ۱۴۰۸ هـ.ق.، ج ۲، ص ۶۳۵-۶۳۴.

نووی نیز با آن که اسناد معنعن را به شرط مدلس نبودن راوی و نیز امکان دیدار او با شیخ روایت، در حکم حدیث متصل السند می‌داند^۱، مدعی است حدیث معنعن مدلسان در صحیحین و کتاب‌هایی از این دست، به جهاتی، شنیده شده به شمار می‌آید.^۲

قطب حلبی نیز معتقد است حدیث‌های معنعن درج شده در صحیحین، از قبیل روایات شنیده شده‌اند.^۳

ابن حجر با یادآوری این نکته‌ها که نویسندگان صحیحین بر دیگر دانشمندان عصر خود برتری داشتند، بخاری هنگام ثبت هر حدیث، ابتدا استخاره می‌کرد و به درستی آن یقین می‌یافت (!) و مسلم نیز نخست، صحیح خود را به ابوزرعۀ نشان داد و بنا بر صلاح دید و راهنمایی‌های او، برخی از احادیث کتاب خود را حذف کرد، نتیجه گرفته که مندرجات این دو جامع حدیثی، صحیح و بر کنار از هر گونه دغدغه‌ای است.^۴

همچنین، ابن حجر - مانند ابن صلاح^۵، نووی^۶ و سخاوی^۷ - مدعی است دانشمندان - جز در جاهایی اندک - درباره درستی روایات صحیحین، اتفاق نظر و اجماع دارند.^۸

با این همه، از سخن حاکم نیشابوری چنین بر می‌آید که حدیث مدلسان که به صحاح اهل سنت راه یافته، بدون دغدغه و عاری از اشکال نیست و پی بردن به شنیدن و نشنیدن راویان مدلس از مشایخ روایی خود، نیازمند تبصر و چیره دستی مراجعه کنندگان است.^۹

۱. جلال الدین سیوطی، پیشین، ص ۲۱۵.

۲. همان، ص ۲۳۰.

۳. محمدبن عبدالرحمن سخاوی، پیشین، ص ۲۰۶.

۴. ابن حجر عسقلانی، هدی الساری، بیروت، دار المعرفه، بی جا، بی تا، ص ۳۴۷.

۵. ابو عمرو شهرزوری، پیشین، ص ۳۱-۳۰.

۶. نووی، پیشین، ج ۱، ص ۱۲۰.

۷. محمدبن عبدالرحمن سخاوی، پیشین، ص ۴۴-۴۰.

۸. ابن حجر عسقلانی، هدی الساری، پیشین، ص ۳۴۶.

۹. محمدبن عبدالله حاکم نیشابوری، پیشین، ص ۱۰۹ و محمدبن عبدالرحمن سخاوی، پیشین، ص ۲۰۶.

ابوالحجاج مزی و علائی نیز با ادعای اتصال سند حدیث مدلسان که به صحیحین راه یافته، با تردید و دو دلی و نیز با تغییر «چنین می‌گویند» برخورد کرده، پذیرفتن آن را تنها به پشتوانه حسن ظن به بخاری و مسلم، ممکن دانسته‌اند.^۱

همچنین، ابن دقیق العید و صدر الدین بن مرحل نیز استثنا کردن همه یا برخی از صحاح ششگانه از دایره حکم عدم حجیت حدیث معنعن مدلسان و نیز ادعای امکان آگاهی نویسنده‌گان کتاب‌های یاد شده از شنیدن شدن این قبیل احادیث را پذیرفته و آن را کاری بی‌دلیل و پشت‌گرم به نادانی و صرف احتمال دانسته‌اند، به ویژه که گروه بسیاری از حافظان حدیث، برخی از احادیث صحیحین را به بهانه تدلیس راویان، سست و ناستوار خوانده‌اند.^۲

جالب این است که سخاوی سلیقه گردآورندگان صحیحین را - گرچه سخت‌گیری بخاری اندکی بیشتر از مسلم است - در پذیرفتن اعتبار اسناد معنعن، کافی دانسته^۳، با آن که سلیقه این دو الزاما نمی‌تواند برای دیگران حجت باشد، مگر به پشتوانه اجماعی که آیندگان و نسل‌های پس از درگذشت بخاری و مسلم آن را ادعا کرده‌اند!

شگفت آن که مسلم که بنا بر ادعای ذهبی^۴، تندخو نیز بود، اساسا در مقدمه صحیح خود، بدون نام بردن از بخاری، به او که درستی حدیث معنعن را وابسته به دیدار راوی و شیخ روایت دانسته و به معاصرت و امکان دیدار بسنده نکرده، تاخته و ضمن آن که کافی بودن معاصرت و امکان دیدار - و بی‌نیازی از هر شرط دیگر - را اجماعی دانسته، معتقدان به شرط بودن دیدار - از جمله، بخاری - را سرزنش کرده است!!^۵

۱. علائی، جامع التحصیل فی احکام المراسیل، تحقیق حمدی عبدالمجید نسفی، بی‌جا، عالم الکتب و مکتبه النهضة العربیه، چاپ دوم، ۱۴۰۷ هـ.ق، ص ۱۱۳ و ابن حجر عسقلانی، النکت علی کتاب ابن الصلاح، پیشین، ص ۶۳۶.
۲. ابن حجر عسقلانی، همان، ص ۶۳۶-۶۳۵.
۳. محمدبن عبدالرحمن سخاوی، پیشین، ص ۴۴.
۴. ابو عبدالله ذهبی، سیر اعلام النبلاء، ج ۱۲، تحقیق صالح سمر و شعیب ارنؤوط، پیشین، ص ۵۷۳.
۵. ابو عبدالله ذهبی، همان و مسلم بن حجاج نیشابوری، پیشین، ص ۲۹.

نیز جالب است اگر بدانیم هر چه که به عصر بخاری و مسلم نزدیکتر شویم و چهره اسطوره‌ای که نسل‌های آینده از آن دو ترسیم کرده و نیز افسانه‌هایی را که درباره آنان پرداخته‌اند^۱، کناری بگذاریم، حجم نقد و نقض‌هایی که متوجه این دو کتاب و نویسندگان آنهاست، افزایش می‌یابد:

ابوعلی غسانی (۴۹۸ ه.ق.)، ابومسعود دمشقی (۴۰۰ ه.ق.) و دارقطنی (۳۸۵ ه.ق.) کتاب‌های یاد شده را گرفتار ایرادها و طعن‌هایی دانسته، آنچه را که نویسندگان آنها باید بر اساس ضوابط پذیرفته شده خود، روایت و ثبت می‌کردند، استدراک کرده‌اند.^۲

همچنین، دانشمندان معاصر با بخاری و مسلم - مانند محمد بن یحیی ذهلی (۲۵۸ ه.ق.)، ابوزرعۀ رازی (۲۶۴ ه.ق.) و ابو عبدالله محمد بن مسلم بن واره (۲۷۰ ه.ق.) به شدت از شخصیت یا کتاب‌های این دو انتقاد کرده‌اند^۳ و این در حالی است که بنا بر گزارش ذهبی، هر حدیثی که ذهلی آن را به جا نیاورد و تأییدش نکند، قابل اعتنا نیست!^۴

جمع بندی و نتیجه گیری:

به هر تقدیر، مشکل تدلیس که به صحاح ششگانه اهل سنت راه یافته، امری نیست که توجه پذیر و نادیدنی باشد و چنان که دیدیم، پیش از آن که دانشمندان دیگر مذاهب اسلامی بر این نارسایی انگشت نهند، دانشوران اهل سنت به حضور و مشکل آفرینی آن در صحاح ششگانه اذعان و اعتراف کرده‌اند، گرچه به نظر نمی‌رسد استدلال‌های آنان در مقام دفاع از کتاب‌های یاد شده،

۱. ابوعبدالله ذهبی، همان، ص ۳۹۳، ۴۰۵ و ۴۳۸ و احمد بن علی خطیب بغدادی، تاریخ بغداد، ج ۱۳، پیشین، ص ۲.
۲. نووی، پیشین، ص ۱۳۶-۱۳۳ و ابن حجر عسقلانی، هدی الساری، پیشین، البته نووی خرده‌گیری‌های این سه دانشمند اهل سنت را مردود می‌داند و از خوانندگان کتاب خود می‌خواهد فریب آنها را نخورند (۱)، اما ابن حجر، با بیانی منصفانه‌تر، نقد نووی با این همه گستردگی را نمی‌پذیرد (نک: ابن حجر عسقلانی، همان، ص ۳۷۶).
۳. ابوعبدالله ذهبی، سیر اعلام النبلاء، پیشین، ص ۲۸۰، ۶۲۲-۶۵۳، ۵۶۸ و ۵۷۱ و نووی، همان، ص ۱۲۱، ۱۲۹ و ۱۳۵.
۴. ابوعبدالله ذهبی، همان، ص ۲۸۰.

اطمینان بخش و مؤثر باشد و بتواند پیش از پاسخ گویی به متفکران دیگر مذاهب، دست کم، همه اندیشمندان اهل سنت را - چنان که در فرازهای پیشین دیدیم - خرسند و دلگرم کند. بی گمان، در این باره، مجال اندیشه و درنگ هر چه بیشتر در مقام نقض و ابرام و نقد و نقادی، همچنان باقی است و این نوشته کوتاه و گذرا تنها می‌تواند گزارش قلمی لرزان در جایگاه ترسیم این مبحث باشد.

و ما اوتیم من العلم الا قليلا
والحمد لله رب العالمين

